

ارپانا

سال پنجم

اول عقرب ۱۳۲۶

شماره ۲۵ م

جوانمردان و عیاران یا تحقیقات

تاریخی راجع یکی از احزاب اجتماعی و سیاسی خراسان

(قسمت دوم)

(۴)

آداب و رسوم و رفتار و کردار

پروچوانمردان و عیاران استرگی

در زبان پارسی اصطلاحات فتوت و فتی را به جوانمردی و جوانمرد ترجمه کرده اند و ارباب این مسلک را جوانمردان می گفته اند ، که ترجمه همان فتیان تازی است .

چنانچه گفتم ، جوانمردان در ابتدا ، آداب مفید و مخصوصی در کار های اجتماعی و خدمت به هموطنان داشتند ، و اساس رفتار این طایفه بر کمک و تعاون اجتماعی گذاشته شده بود .

عنصرالمعالی امیر کبیکاوس که کتاب بسیار مفید خود « صیحت نامه » مشهور به « قابوس نامه » را در حدود (۸۴۷۵) نوشت ، فصل مشبعی را در شرح آئین جوانمردی اختصاص داد ، و فلسفه آئین جوانمردی را در کمال برانست بکلمات روشن آشکارا کرد . که اینک برای تنبیه مقصد ذیلا آورده می شود ،

فلسفه جوانمردی :

« امیر کبیکاوس پسر خود را خطاب کرده و سخنان خود را چنین آغاز می نهد :

« بدان ای پسر ! که اگر جوانمردی ورزی ، اول بدان که جوانمردی چیست ؟

و از چه خیزد؟ پس بدان که سه چیز است از صفات مردم، که هیچ مردم (۱) را نیایی که بر خویشتن هم گواهی دهد که مرا این نیست. دانا و نادان و خردمند همه بدین از حق تعالی خشنودند. اگر چه حق تعالی کم کسی را داد دست این سه چیز. و هر کرا این سه چه باشد. از جمله خاصگیان حق تعالی باشد.

اول: خرد. دوم راستی. سوم مردمی.

پس چون بحقیقت بشکری بدعوی کردن خلق، هیچ کس بخرد و راستی و مردمی دعوی بدروغ نمی کند. از بهر آنکه هیچ جانوری نیست، که این سه صفت در وی نیست. و لیکن کندی آلت (۲) و پترگی راه اصل این بر بیشتر خلق بسته میدارد. که ایزد تعالی مردم را جمعی ساخت از متفرقات (۳) تا اگر او را عالم کلی و عالم جزوی خوانی هر دو روا بود. چنانکه در تن آدمی از طبایع و افلاک و انجم و هیولی و عنصر و صورتی و نفس و عقل. که ایشان هر یک علیحده عالمی اند. پترانگ نه پتر کبب و مردم مرکب و مجموع ازین عالمهاست. پس خالق این جمع بیندها قایم کرد (۴) ایشان را بیکدیگر قایم کرد و بیست. چنانکه درین جهان بزرگت می بینی، در بند افلاک و طبایع که طبیعت بجهت از بیکدیگر آویخته اند (۵) اگر چه به جوهر مختلف اند، چون آتش و آب که بجهت ضد بیکدیگرند. و خاک و هوا ضد بیکدیگرند. پس خاک واسطه گشت، میان آب و آتش بندی افتاد خاک را بخشکی با آتش و سردی با آب و آب را سردی با خاک و نرمی به هوا، و هوا بنرمی با آب، و بگرمی با آتش، و آتش را بجوهر باشبر و اشیر را بتابش با آفتاب، که پادشاه انجم و افلاکست. و شمس را بجوهریت با هیولی، بقبول اواز تابش هیولی، که شمس را جوهر از عنصر خامست، و هیولی را با نفس بند افتاد بقبض دعوی، و نفس را با عقل و همچنین مطبوعات (۶) را بند افتاد با طبایع بعبادت قوت و قوی. اگر مطبوعات از طبایع مادت و قوت نیاید، بدان بندی که بدو بسته است تباہ گردد. و طبایع از فلک و فلک از هیولی و هیولی از نفس و نفس از عقل، هم برین جمله قیاس کن. و نیز هر چه در تن آدمی تیرگی و کرانی کرد آمد از طبایع کرد آمد، صورت و چهره و حیاه و قوت و حرکت از افلاک کرد آمد. و حواس پنجگانه جسمانی، چون شنودن و دیدن و بوئیدن و چشیدن و بساویدن (۷) از هیولی کرد آمد، و حواس روحانی چون یاد گرفتن و ندیر کردن و تفکر کردن و خیال بستن و گفتن از نفس کرد آمد، و هر چه در تن آدمی شریفتر چیز است که آنرا معدنی (۸) پیدا نیست

(۱) یعنی هیچکس.

(۲) یعنی نارسا بودن وسیله.

(۳) یعنی ایزد تعالی تن مردم را جمعی ساخت متفرقات و پراگندگی هارا در وجود مردم کرد آورد.

(۴) یعنی خالق این ها را با هم کرد آورد، و با بندهائی آنها را بهم استوار کرد.

(۵) یعنی بهم بسته و پیوسته اند.

(۶) یعنی چیزهای خوش آیند و ملایم طبع.

(۷) یعنی لمس کردن.

(۸) یعنی متعربك.

و اشارت بجائی نتوان کرد ، چون مردمی و دانش و کمال و شرف که مایه این همه عقل است و خرد ، از فیض عقل علوی آمد در تن ، پس تن بجان زنده است و جان بنفس و نفس بعقل ، و هر گز این جنبان از جان لا بدست ، و هر گز اگر با بینی از نفس لا بدست ، و هر گز نفس جو یا بینی از عقل لا بد است ، و این با همه آدمیان موجود است ، ولیکن چون میان تن و جان بیماری حجاب شود ، بند اعتدال سست شود ، از جان بتن مادتی نرسد ، یعنی جنبش و قوت ، و هر گز در میان نفس و جان گزرائی صورت حجاب شود ، از نفس بجان مادتی نرسد ، تمام یعنی حواس پنجگانه (۱) و هر گز در میان نفس و عقل تبرگی و نا شناسی حجاب گردد مادت عقل بنفس نرسد ، یعنی اندیشه و تدبیر و مردمی و راستی .

پس بحقیقت هیچ جدی بی خردی و مردمی نباشد ، ولیکن فیض علوی منفذ روحانی بسته بود ، دعوی یابی و معنی نه ، پس هیچ کس نیست بدینا که مردمی دعوی نکنند و لکن ای بسرا توجه کن تا چون دیگران نباشی ، و دعوی بی معنی نکنی و فیض علوی را منفذ روحانی گشاده داری به تعلیم و تفهیم ، تا ترا همه معنی بی دعوی بود ، و بدان ، ای بسرا که حکیمان از مردمی و خرد صورت ساختند بالفاظ نه بچسد ، که آن صورت تن و جان و حواس و معانی بود چون مردمی (۲) و گفتند ، تن آن صورت جووانمردی بود و جانش راستیست و حواسش دانش و معانیست صفاتش ، صورت به پیشینند (۳) بر خلق ، گروهی را تن رسید و دیگر را هیچ نه ، و گروهی را تن و جان رسید و گروهی را تن و جان و حواس و معانی اما آن گروه که نصیب ایشان نرسید ، آن قوم سیاهیان و عبارات و بازاریان اند که مردمان ایشان را نام جووانمردی نهادند ، و آن گروه که ایشان را تن و جان نرسید ، خداوند معرفت ظاهرند و فقرای تصوف ، که مردمان ایشان را ورع و معرفت نام نهادند ، و آن گروه که ایشان را تن و جان و حواس رسید ، حکماء و انبیاء و اصفا اند ، که مردم ایشان را دانش فزونی نام نهادند ، و آن گروه که ایشان را تن و جان و حواس و معانی نرسید روحانیان اند ، و از جمیع آدمیان پیغامبران اند .

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پس آن قوم که نصیب ایشان جووانمردی آمد ، بدان گروه تعلق دارند ، باید دانستن بحقیقت (۴)

اصل جووانمردی ، و صفات جووانمردان

اصل جووانمردی سه چیز است ، اول آنکه هر چه بگویی بکنی ، دوم آنکه راستی خلاف نکنی ، سوم آنکه شکیب را کاربندی ، از بهر آنکه هر صفتی که به جووانمردی تعلق دارد ، برابر این سه چیز است ، و بدان که جووانمردان ترین عبارات آن بود ، که او را از چند گونه هنر بود ، یکی آنکه دلیر و مردانه بود و شکیبها بهر کاری ، و صادق الوعد و پاک عورت (۵) و بیباک دل و بیگس زبان نکند

(۱) یعنی همواره از نفس بجان ماده ای که حواس پنجگانه باشد نفی رسد .

(۲) یعنی آن صورت تن و جانش و حواس و معانی آن مردمی است .

(۳) یعنی تقسیم کردند

(۴) - قنابوس نامه ، ص ۲۸۹ - ۲۹۴ .

(۵) - باعفت و ناموس دار .

و زبان خویش از بهر سود دوستان خویش روا دارد ، و از اسیران دست بکشند (۱) و بر بیچارگان ببخشاید ، و ببدان را از بد کردن باز دارد ، و راست گوید و راست شنود ، و داد از تن خود بدهد ، و بر آن سفره که نان خورده باشد بد نکند ، و نیکی را بدی مکافات نکند ، و زبان نیک دارد ، بلا را راحت بیند (۲) و چون نیک نگری باز گشت این همه چیز ها بدان سه چیز است که یاد کردیم (۳)

نمونه صدق گفتار :

جوانمردان و عیاران همواره به صدق و راستی میگذرانیدند ، و در گفتار و کردار آنها شایسته کذب و ربا دروغ گوئی موجود نبود ، آنها غمز و دروغ گوئی را از مسلک لغت دور میدانستند ، و تا می توانستند از آن خود را برکنار میداشتند ، امیر کبککاسوس حکایت ذیل را نقل کرده ، که میتوان صدق گفتار و کردار آنها را از آن شناخت .

در حکایت ، شنودم که روزی به قهستان فومی از عیاران نشسته بودند ، مردی از دور در آمد و سلام کرده و گفت : من رسوام از عیاران مرو ، و شما را سلام فرستادم ، میگویند که در قهستان چنین وچنان عیارانند ، یک کس از ما بخدمت شما می آید ، و رسولی داریم تاگر سول ما را جواب بصواب دهیت (۴) که ما راضی شویم ، اقرار دهیم به کپتری شما ، و اگر جواب صواب ندهید اقرار دهیت به کپتری ما ، گفتند ، بگوی گفت بگویند که جوانمردی چیست و جوانمردی چیست ؟ و میان جوانمردی و ناسوانمردی فرق چیست ؟ و اگر بیماری بر راهگذری نشسته باشد ، مردی بروی بگذرد ، و زمانی باشد ، مردی باشد ، از بس وی فراز آید ، و قصد کشتن وی دارد ، و این عیار را پرسد ، که فلان مرد ازین جا گذشت ؟ عیار را چه جواب باید داد ؟ اگر بگوید غمز کرده باشد ، و اگر بگوید دروغ گفته باشد ، و این هر دو عیار بیشکی نیست ، عیاران قهستان چون این مسئله بشنودند ، بیدیکدیگر می نگرستند ، مردی بود در آن میان ، نام او فضل همدانی برخاست و گفت : من جواب دهم ، گفتند ، بگوی ، گفت : اصل جوانمردی آنست که هر چه بگوئی بکنی و میان جوانمردی و ناسوانمردی فرق آنست که صبر کنی و جواب عیار آن بود که ، از آنجا که نشسته باشد یک قدم فراتر نشیند و بگوید ، تا من اینجا نشسته ام کسی ننگذشت ، تا راست گفته باشد ، (۵)

وضعیت و تلقیات عیاران :

جوانمردان در اغلب اوضاع اجتماعی رفتاری مخصوص و دقیق داشتند ، و تلقیات و قضاظ نظر شان نیز دارای خصوصیتی بود .

ازین حکایت که امیر کبککاسوس نقل کرده ، میتوان نمونه اوضاع عیاران را بدست آورد وی گوید :

(۱) - یعنی اسیران را آزاد سازد ، و بر آنها دست درازی نکند .

(۲) - یعنی هر سختی و بدی را بر خود برگذار کند .

(۳) - قبابوس نامه ص ۲۹۵ .

(۴) - ضبطی است از دهید .

(۵) - قبابوس نامه ، ص ۲۹۷ .

« حکایت : چنان شنیدم ، که در خراسان عیاری بود ، سخت محنتش و نیک مرد
و معروف ، مهلب نام . گردید روزی از محط میرفت ، اندر راه پای وی بر پوست خربزه
افتاد و بفتاد ، بکارد بکشید و خربزه را یاره یاره کرد . گفتند او را که
ای خواجه ! نومردی بدین محنتی و عیاری که هستی ، شرم نداری که پوست خربزه را
بکارد می زنی ؟ مهلب گفت : که مرا پوست خربزه افکنند ، من که را بکارد زنی ؟
آنچه مرا افکنند ، دشمن او بود ، و دشمن را خوار نشاید داشت ، اگرچه حقیر دشمنی بود ،
که هر که دشمن را خوار دارد ، زود خوار گردد ... (۱)
مهمان نوازی و کمک به غرباء :

چنانچه گذشت از صفات مخصوص اهل فتوت ، مهمان نوازی و تهیه طعام برای غرباء و
کمک به مساکین و مسافرین بوده است . و برای این مقصد مهمان خانه های مخصوصی را
داشتند . چنانچه خلیفه الناصرالدین الله بر رسم اهل فتوت در بغداد مهمانخانه جهت افطار مردم
ساخت ، و برای حجاج نیز منزلی درست نموده بود (۲)
جوانمردان و پیشه وری :

چون روش جوانمردی در میان طبقات عامه و جمیع پیشه واران و صنعتگران و اهل حرف
پیرو داشته ، و برای آنکه هر یک از پیشه ها و صنایع ، و افاق اخلاق و آداب فتوت عمل شود ،
صاحبان حرف و صنایع مزاعب و مطیع بگرددند مراسم و قواعد بوده اند ، تا عزت و آبروی
شغل خود را ببرند ، و از طریق فتوت و مردود با فراتر انگیزند . حتی سلاطین نیز سعی
داشته اند . که حرفه های بیاموزند ، و در هنر و پیشه های مهر شوند . چنانکه علاءالدین کیقباد
سلجوقی (۶۱۶ - ۶۳۴ هـ) جانشین عزالدین کبیککاوس از مهارت و صنعت و سگاکمی
و نجاری (۳) و نجاری و رسامی و سراجی مهارت و حذاقت می نهایت یافته بود . و قیمت جواهر
نیکو کردی ، (۴)
خلیفه الناصرالدین الله از میان پیشه ها ، پیش از همه عمر خود را بشکاهداری کبوتران
فاسد (طيور المناسيب) و انداختن گلوله در مهرق گلی با کمان گروهه (بنسقی)
صرف نمود ، و امر داد که کسی غیر از او از این قبیل بر نهد گمان نگاه ندارد ، مگر
آنکه آنها را از خلیفه بگیرد . و انداختن گلوله را با کمان گروهه نیز برای دیگران
دفن نمود ، مگر با جازت خلیفه (۵) .

جوانمردانیکه پیشه ور بودند ، در هر پیشه و صنعت آداب و رسومی جداگانه داشتند ، و
امیر کبیککاوس در عبارتی موجه این مقصد را چنین گوید :
« ... و از جمله پیشه واران هر قوم را در صناعتی که باشد ، در جوانمردی طریقست ... » (۶)

(۱) قابوس نامه ، ص ۱۴۴

(۲) مجله شرق بحواله الفخری ص ۲۳۴

(۳) سگاکمی بمعنی آهنگری و سکه زنی است . اما نجاری از نعت بمعنی تراشیدن است

(۴) مجله شرق بحواله مختصر سلجوقنامه این بی بی ص ۹۴

(۵) مجله شرق بحواله ابن اثیر - ج ۱۲

(۶) قابوس نامه ، ص ۲۸۸

و همین مؤلف که از دانشمندان اوضاع زمان خویش است ، صفات عمومی پیشه و ران جوانمردان را چنین شرح میدهد :

« از جمله پیشه و ران بازار ، در هر پیشه که باشی زود کار و ستوده کار باش ، تا خریدار بسیار باشد ، و کار به ازان کن ، که هم نشینان تو کنند ، و بسکم مایه سود قناعت کن ، تا بیک بار ده یا زده کنی ، دوباره ده نیم کرده باشی ، پس خریدار مگر ازان به میکاس (۱) و لجاج بسیار ، تا در پیشه وری مر ذوق باشی ، و بیشتر مردم مند و داد بانو کنند ، تا چیزی همی فروشی ، با خریدار بجان و دوست و برادر و بار خدای سخن گوی (۲) و در تواضع کردن مقصر مباش ، که بلطف و لطیفی از تو چیزی بخرند ، و به نحسی و ترش روئی و سفیدی مقصود بحاصل نشود ، و چون چنین کنی بسیار خریدار باشی ، تا چاره محسود دیگر پیشه و ران کردی ، و در بازار معروفتر و مشهورتر از جمله پیشه و ران باشی ، اما راست گفتن عادت کن ، خاصه بر خریدار ، و از بغل بیزهیز ، و لیکن تصرف نگاهدار (۳) و بر فرود ست تر بیخشی ، و بدان که برتر از تو باشد و نیازمند باشی ، شکوه دار و زبون کبر مباش ، و با زنان و کودکان در معامله فرونی مجوی ، و از فریبان بیشی مخوام ، و با شرمگین بسیار میکاس مکن ، و مستحق را نیکو دار ، و با پادشاه راستی کن ، و بخدمت پادشاه حریص مباش ، و با لشکریان مخالفت مکن ، و با صوفیان صوفی باش و سنگت و ترازو راست دار ، و با عیال خود ، دودل و دو کبسه باش ، و با همبازان خود خیانت مکن ، و صناعتی که میکنی از بهر کار شناس و نا کار شناس کار یکسان کن ، و متقی باش ، اگر دستکاهت بود ، فرض دادن بنیعت دار ، و سو گند بدروغ مخور و نه به راست ، و از ربا خوردن دور باش و سخت معامله مباش ، و اگر بدرویشی و امی دادی ، چون دانی که بی طاقت است بیو سته تقاضا مکن و بیو سته تقاضا مباش ، نیک دل باش ، تا نیک بین باشی ، تا حق تعالی بر کسب و کار تو بر کتة بخشد ، و هر پیشه و ران که ، بین جمله باشد جوانمرد ترازو همه جوانمردان باشد ، (۴)

جوانمردی و لشکریان

سیاهبان و لشکریان را نیز در جوانمردی رسمی بود مخصوص ، و صفاتی که برای جوانمردان و عیاران ضروری بود ، در سپاهی گری نیز وجود آن شرط بوده است ، چنانچه امیر کبککاوس گوید :

« پس این جوانمردی که در عیاران یاد کردیم ، سیاهبان را هم برین رسم نمودن شرط است تمام تر ، سپاهی چون تمام تر عیاری بود ، ولیکن کرم و مهمان داری و سخاوت و حق شناسی و پاک جامگی و بسیار سلاحی در سپاهی باید که پیش بود ، اما زان دوستی و خویشتن داری و خدمتی و سرفرازی که در سپاهی هنر است در عیاری عیب ، (۵)

(۱) میکاس ، چانه زدن

(۲) یعنی ، با خریدار که سخن میگوئی ، او را جان و دوست و برادر و بار خدا بگویی

(۳) یعنی ، اصول بازار گمانی از دست ندهد

(۴) قابوس نامه ، ص ۲۸۸

(۵) قابوس نامه ، ص ۲۹۷

طرز رفتار عباران

چنانچه در ادوار اخیر دیده شده، بقایای عبارانی که در بلاد کشور ما مانده بودند، طرز رفتاری داشتند مخصوصاً اینها خردا میان می رفتند، و قدمهای آنها هم از قدمهای عادی فراختر بود، دستهای خود را در حین رفتار بصورت مخصوصی حرکت میدادند، و بصورتی میرفتند، که از آن رفتار يك نوع غرور و خود پسندي و جسارت و دلاوری رونده پدید میگشت.

این نوع رفتار، دأب قدیم عباران باستانی بود، و از حکایاتی که شیخ فریدالدین عطار می آورد، نیز واضح می آید، که عباران رفتاری مخصوص داشتند، و خردا می میرفتند. عطار گوید، که حسین منصور حلاج محکوم به کشتن گردید، و وی را به کشتن گناه میردند، اما وی، در راه که میرفت میخرامید، دست اندازان و عباران را میرفت با سبزه بند گران. (۱)

اس اساس جوآنوردی

امیر کبکوس بعد از آنکه در صحبت نامه، خویش مراناب جوآنوردی هر طایفه را بیان میکنند، در پایان آن لب لباب و اصل اصیل جوآنوردی را با لفاظی کوتاه چنین شرح دهد:

« بدان که تمام ترین جوآنوردی است، که چیز خوشتن را از آن خوشتن دانی و چیز دیگران را از آن دیگران، و طمع از چیز خلق پیری، و اگر ترا چیزی باشد خلق را نصیب کنی، و چیز مردمان را طمع نداری، و آنچه تو نهاده باشی بر نگبری و اگر بجای خلق نیکی نتوان کرد، باری بدی از خلق دور دور دار، که بزرگترین و مردم ترین جوآنوردی این است. (۲)

(۵)

عباران در نظر علماء و جهانگردان

چون طایفه عباران در سر تا سر ممالک اسلامی پراکنده بودند، و در اغلب بلاد معروف و مراکز سلطنتی نفوذ کرده بودند، و در امور سیاسی و حکمداری نیز مداخله ها میکردند، و هنگامها بر پا می ساختند، بنا بر آن اغلب مردم آنها را می شناخته اند، و علماء و جهانگردان به تشکیلات و اوضاع آنها اشارت میکنند.

یکی از علمای اسلامی ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی (متوفی ۵۹۷ هـ) ذکری ازین طایفه می نماید، و آنها را تنقید و عیب جوئی میکند و چنین گوید: « از جمله کسانی که گرفتار تلبیس ابلیس شده اند، عبارانند، و این جماعت که قبیله خوانده میشوند مال مردم را میگیرند، و میگویند: فتی کسی است، که مرتکب زنا و دروغ نشود و در حفظ حرمت بکوشد، و هتک ستر زنان نمیکند، با اینحال از تصرف اموال مردم خود داری ندارند، پس برسان کردن جگر مردم را بواسطه این عمل بخاطر نمی آورند.»

(۱) - تذکره الاولیاء طبع لندن، ج ۲ ص ۱۴۴. - ریختن قیاسی در قضا (۱)

(۲) - قابوس نامه ص ۳۱۷. - تذکره ابوالفرج ابن الجوزی (۲)

و با اینحال طریقه خود را « فتوت » میخوانند . با اتفاق می افتند ، که یکی از ایشان به حق فتوت قسم یاد میکنند و از اکل و شرب میگذرد . غالباً دیده شده است که بعضی از فقیهان از دختر یا خواهر خود سخنی نادرست و ناسزا شنیده و بنا آنکه اکثر اوقات آن سخن ناشی از محرکی بوده ، او را بقتل آورده است . به عقیده ایشان این عمل مطابق رسم فتوت است ، صبر ایشان در مقابل ضربت نیز زیاد است ، و به آن افتخار میورزند . . . (۱)

این بود نظر مسکندر عالم ظاهری که اوضاع هیاران را انتقاد کرده است . برای اینکه وضعیت عمومی این طایفه در بلاد مختلف روشن گردد ، سطور ذیل را از سفرنامه سیاح و جهانگرد معروف اسلامی ابن بطوطه طنجی نقل میکنیم ، مشارالیه در سال (۷۲۲ هـ) ببلاد روم آمد ، و از فقیهان این دیار چنین ذکر می نماید :

« این جماعت را در این نواحی اخبه میگویند ، که جمع اخی است (یعنی برادرمن) و ایشان در جمیع بلاد ترکمان نشین آسیای صغیر در هر شهر و قریه هستند ، و از جهت مهمان نوازی نسبت بفریاد و تهیه غذا جهت ایشان ، و بر آوردن حوائج و کونه کردن دست ظلمه ، و کشتن شکنگان ظالم و یاران شریر آن طایفه در دنیا نظیر ندارند ، و باصلاح ایشان « اخی » کسی است که هم پیشگان خود را با جوانان مجرد در محفل جمع آورد ، و آنان را بر خود مقدم دارد ، و این رسم را فتوت میگویند ، و زاویه ای بنا می نماید ، و در آن فرش و چراغ و جمیع آلات محتاج البهارا مهیا میسازد ، برای خدمت یاران روز بطلب معاش میرود ، و چون شب گرد او جمع می آیند ، با آنچه فراهم آمده میوه جات و غذا می خرد ، و بر ایشان اتفاق میکنند ، و اگر درین روز مسافر بی شهر و رود کرده باشد ، او را بزاویه می آورند ، و به پذیرائی او می پردازند ، و تا خود بیمل عزم رفتن نکنند ، مهمان ایشان است و اگر مهمانی وارد نشود ، فقیهان صرف طعام فراهم می آیند ، و پس از فراغت از طعام بنقل و رقص مشغول میشوند ، و صبح بی سکار خود میروند . . . (۲)

رتال جامع علم انسانی (۶)

جوانمردان و صوفیان و علمای دین

صوفیان از طبقات مهمه اجتماعی و روحانی قرون اولیه اسلامی اند ، که در اوقات تعمیم و پشرد عمومی مسلك جوانمردی در هر شهر وجود داشته ، و مانند جوانمردان يك طبقه مخصوصی را در اجتماع تشکيل میدادند .

صوفیان نیز دارای مبادی و مسلك خاصی بوده اند ، و در تشکيل بنیه اجتماعی و فکری مسلمانان مقامی بلند دارند ، و اینها را با جوانمردان درسی از مزایای اخلاقی رابطه است نوری . بلکه برخی از مبادی اخلاقی در بین مسلكین مشترك نیز بوده اند .

(۱) مجله شرق بحواله تلبیس ابلیس .

(۲) مجله شرق بحواله سفرنامه ابن بطوطه .

ولی جوانمردان مانند صوفیه به طلی مراتب روحی و خوض در عالمی ماده مایل نبوده اند ، بلکه مدار کار آنها اصلاح امور معاش و اخلاق اجتماعی بوده است .

تا جائیکه صوفیان را به اخلاق اجتماعی ، تربیه و اصلاح ظواهر سرو کار است با جوانمردان هم‌نویسند ، حتی یکی از صوفیان معروف نجم الدین رازی در شرح (۲۰) صفتی که بر ای مرید لازم داند ، فتوت و عیاری را جدا گانه نام می برد ، و این مراتب را از صفات مرید و مراحل می شمارد ، که باید بکنفر شاگرد مکتب تصوف حتماً طلی نماید .

در صفت عیاری گوید ، چهاردهم (صفت مرید) عیاری است ، باید که لا ابالی وار خود را در اندازد ،

در عشق یار بین که عیار می رویم سر زیر یا نهاده چو شطار میرویم
مرگه ار کسی بجان بفروشد همی خریم عیار وار زانکه بر یار میرویم (۱)

بتکی از بزرگان طائفة صوفیه و ائمه آنها علی بن عثمان هجویری غزنوی که در لاهور مدفون بود ، و به داتا کنج بخش معروف است (متوفی ۵۱۶۵ هـ) طائفة قصاریان و ملایمتیان را که از طوائف بزرگ ار باب تصوف اند ، متعادل بر فشار جوانمردان آن می شمارد ، و یکی از حکایات مؤسس این مکتب را که ابی صالح بن حمدون بن احمد بن عیارة القصار است نیز می آورد و گوید :

« از نوادر حکایات وی (حضرت قسار) یکی آنست که گوید روزی اندر چوپیار جیره نیشابور میرفتم ، نوح نام عیاری بود بتوت معروف ، و جمله عبارات نیشابور اندر حکم وی بودند ، و بر اندر راه بدیدم گفتم : یا نوح ! جوانمردی چه چیز است ؟ گفت جوانمردی من خواهی یا از آن تو ؟ گفتم : هر دو بگویی ! گفت : جوانمردی من آنست که من قبا بیرون کنم ، و مرقه بیوشم ، و محاملت آن بورزم تا صوفی شوم ، و از شرم خلق اندران جامه از معصیت بیرهیزم .

و جوانمردی ، آنکه مرقه بیرون کنی تا تو بخلق و خلق بتو فتنه نگردند .

پس جوانمردی من حفظ شریعت بود بر اظهار ، و از آن تو حفظ حقیقت بود بر اسرار و این اصل سخت قوی است ... » (۲)

ازین روایات بدید می آید ، که جوانمردان در نزد صوفیان مقامی داشته ، و در مبادی اساسی روش جوانمردی را با مسلک تصوف هم آهنگی بوده است . و تا وقتیکه طائفة اهل فتوت و جوانمردان به خونریزی و فوغا و هیاهو نگرانیده بودند ، حفظ شریعت ، کار آنها بوده است ، و مبادی اخلاقی و شرعی سخت یا بند بوده اند ، چنانچه امیر کبکماوس برای علمای دین نیز در جوانمردی مراتبی را قایل است و گوید که خداوندان معرفت دین و فقرای تصوف را مردمی بود ، که آنرا معرفت و ورع خوانند ، و این قوم را جوانمردی از همه پیشتر ، و هر فقیهی که به صفات خوب ویستندیده متصف باشد ، هم مردم بود و هم جوانمرد (۳)

(۱) مرصاد العباد ، ص ۱۴۳ طبع تهران

(۲) نسخه خطی کشف المحجوب که بسال ۱۰۷۳ هـ در هرات نوشته شده .

(۳) قابوس نامه ص ۳۰۰

اما اهل تصوف را نیز مراعاتی است در جوانمردی که امیر کیکاوس راجع به آن می گوید:
 «پس کار جوانمردی این طایفه (تصوفان) دشوارتر است، از طایفه های دیگر، و ادب و جوانمردی
 درین دو گروه از دو گونه باشد، یکی خاصه فقرای تصوف را بود، و دیگر محبان را...» (۱)

(۷)

نامهای مختلف این مسلک

از اقوال و روایاتی که اندرین مقاله نقل افتاد، چنین نتیجه گرفته می توانیم، که مسلک فتوت
 یکی از مسالک مهمه اصلاحی و اجتماعی فر و ن ۲-۳ بود، و کسانی که منتسب به آن بوده اند،
 فتیان نامیده می شدند.

این مسلک اخلاقی با همان مبادی اجتماعی مفید خود در بین عجم و خراسان به (جوانمردی)
 تعبیر گردید، و (جوانمرد) همان (فتی) زبان تازی نامی گفتند. جوانمردی در قرن (۴-۶ هجری)
 هجری در پارس و خراسان و ماوراء النهر و سیستان رونقی بسزاداشت، و جوانمردان همواره
 شهرتی داشته اند. ولی در حدود قرن (۳-۴) مسلک اخلاقی، فتوت و جوانمردی رنگی تازه گرفت،
 و جوانمردان بقتل و رهزنی و عیاری و طراری نیز پرداختند، از همین اوقات است که عنوان
 (هباران) نیز بر آنها اطلاق شد.

اما اهل فتوت و جوانمردان که در خاک آسیای کوچک بوده اند، در اینجا این مسلک را
 (اخوت) و شخص جوانمرد را (اشی) گفتند، و با اصطلاح تورکی (اخبر) یعنی (اخوان)
 جمعیت ها و تکیه ها و زوایائی داشته اند، که در آنجا گرد می آمدند و به نشر و تبلیغ مسلک
 می پرداخته اند. *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

محوان و کاکه
 اما در افغانستان در شهرهای هرات و قندهار و کابل و غیره تا مدت (۳۰) سال پیش بقایای
 این طایفه دیده می شدند، که آنها را در پشتوی قندهار (محوان) و در پاریسی کابل
 (کاکه) می گفتند (۲).

بهتر است برای تنمیم مطلب مشاهدات شنیدنی های خود را راجع باین طبقات بنویسیم:
 (محوان) به اصطلاح قندهار بر کسی اطلاق میکردند، که احتیاجات زندگانی خود را
 از راه پیشه وری و کدیمین بدست می آورد، و آنچه گداه می کرد، در همان روز نتار
 پاران می نمود، و برای فردا نمی اندوخت.

(۱) قباوس نامه، ص ۳۰۲

(۲) مردم ماوراء النهر این طایفه را «آلوفته» می نامیدند، که در تورکی همانا نی برزن

هرزه نیز همین کلمه اطلاق شده است.

از صفات برجسته این طایفه سخاوت و توکل بود ، مردمی بودند خوش یوش و سرشار و آزاده ولی متواضع و غیور ، با غربا مهربان ، مکررند ، از اقوال بروائی نداشتند ، نوامیس دیگران را محترم میداشتند ، و احیاناً در راه حفظ نوامیس دیگران مقاومت ها میکردند ، دست بیباکانرا کوتاه میکردند .

پیمان و عهد آنها آنقدر محکم بود ، که هر کس و هلاک خویش هم از سر پیمان نمیکدشتند . مردمی صریح اللجه و راست کردار و غیر تمنند بودند ، اگر مظلومی آنها را بدمد میخواست جمعاً او را از هر ستمکاران ننگه میداشتند . در موارد استنطاق اگر زده و کوفته و حتی کشته می شدند ، اسرار خود و باران خود را نمی گفتند ، و احیاناً اگر بزدی و رهنی اقدام میکردند ، مال غریبان و تهیدستان را نمی گرفتند ، و به مستمندان از اموال مسروقه افویاء و دولت‌مندان بهره ها می دادند ، با مریضان و ناتوانان مهربان بودند ، و با آنها غذا میدادند ، در بادی امر اگر میخواستند بکاری مهم دست برند ، از راه صلح و صفای پیش می آمدند ، اگر کسی خواهش آنها را قبول نمیکرد ، علناً اعلان مخالفت میدادند ، و آنچه را میخواستند میکردند ، داشتن حربه یا کارد نیز یا آلت چاره دیگر از لوازم زندگانی جوانمردان بود . گویند که جوان مردان را در خرمن های گندم متمولان حصه های معینی بود ، که در حين بر داشتن خرمن آن را می گرفتند ، و بر ناتوانان ده بخش میکردند ، وقتی یکی از متمولان از خرمن های خود حصه جوان مردان را نداد ، و تمام گندم را به انبار خانه خود برد ، فردای آن یکی از جوان مردان پیش وی آمد ، و از طرف همکاران خویش تنبیه و اطلاع داد ، که تمام گندم وی معرض تطاول خواهد بود .

بعد از این اطلاع شبی جماعتی از جوانمردان به انبار خانه وی ریختند ، و بخش بزرگ گندم را به یغما بردند ، و پس از سه شب يك يك عدل آنرا شبانه به خانهای بیتویان بردند ، و معقیانه در هر خانه حصه ای را گذاشتند !

یکی از پیران سالخورده کابل حکایت کرد ، که در عصر اهل حضرت امیر شیری علی خان جوانمردی از کاکه های کابل بر یکی از دخترانیکه در حرم پادشاهی خدمت میکرد ، عاشق گردید ، و این راز را بیاران خویش گفت ، جوانمردان کاکه فراهم آمدند ، و از حضور پادشاهی دختر مذکور را خواستگاری کردند پادشاه را قبول خواهش آن طایفه گران آمد ، و نیزیرفت ، کاکه ها چون این سخن بشنیدند ، اخطاری بدربار شاهی فرستادند و گفتند ، اگر ما مول ما بنظر قبول دیده نشود ، همه ما عهد کردیم ، که دخترک را از حرم شاهی

بصورتی از صور بیرون بریم ، بعد از اعلان این اخطار ، نفی به قصر شاهی کشیدند ، و دخترک را شبانه بیرون بردند ، و در کمال برده و عفاف نگه داشتند ، امیر چون از این اقدام کاکه ها واقف گشت ، همه آنها را خواست ، و در حضور خویش نکاح دختر را با جوانمرد کاکه عقد بست ، و او را از محافظان درب حرم خویش گردانید ، بعد از این جوانمردان همواره با امیر موافقت داشتند ، و در مواقع خطر ناک با امیر کمک ها کردند ، و تا وقتیکه بزار شریف میرسید ، او را تنها نگذاشتند ، و ملازمت ر کباب شاهی را نمودند .

و اندرین محارک بسی از جوانمردان به هوا خواهی امیر جان خود را نثار کردند .

مدارك و ماخذ این مقاله

(۱) تاریخ سیستان طبع تهران

(۲) قابوس نامه طبع تهران

(۳) کشف المحجوب هجویری نسخه خطی

(۴) فتوح نامه خطی واعظ کاشفی (بحواله مجله شرق)

(۵) تلبیس ابلیس ابن جوزی (بحواله مجله شرق)

(۶) حواشی آقای بهار بر تاریخ سیستان

(۷) مجله شرق طبع تهران

(۸) الکامل ابن اثیر

(۹) تاریخ هرات سیفی هروی طبع کابل

(۱۰) تجارب السلف خطی (بحواله مجله شرق)

(۱۱) سلجوقنامه ابن بی بی (بحواله شرق)

(۱۲) الفخری (بحواله شرق)

(۱۳) تذکره الاوایب خواجه عطار طبع ابدین

(۱۴) سفر نامه ابن بطوطه

(۱۵) مرصد العباد نجم الدین رازی طبع تهران

(آنها)

عبدالحی حبیبی

روشنگار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زنگنه جامع علوم انسانی